



مثنوی معنوی به مثابه تفسیری بر قرآن کریم

سید حامد علوی - بخش نخست



من نمی گویم که آن عالیجناب

هست پیغمبر ولی دارد کتاب

مثنوی معنوی مولوی

هست قرآنی به لفظ پهلوی

مثنوی او چو قرآن مُدل

هادی بعضی و بعضی را مصل
(شیخ بهایی)

پیام‌هایی بسیار عالی و جاویدان است و می‌تواند پیوسته راهنمای آدمیان باشد. این که مرد دانشمند و فیلسوف و بویژه فقیهی چون شیخ بهایی، مولوی را می‌ستاید و اثر بزرگ و سترگ او یعنی مثنوی را همچون قرآنی به زبان پهلوی می‌داند حقیقتاً جای بسی شگفتی است زیرا معمولاً رؤسای عوام با آگاهی مردمان مخالف‌اند و هر جا عالمی متعهد و فقیهی دین‌دار و پروا پیشه در جایی پیدا شود غالباً با او مخالفت می‌کنند و او را متهم و در نهایت تکفیر می‌کنند زیرا که او را مخل راه خود و مزاحم خویش می‌پندارند و حتی ممکن است فتوای قتل او را صادر کنند.

خداوند در آیه ۲۶ سوره بقره فرموده است، از این که به پشه و برتر از آن مثال بزنند، آرم نمی‌کند. مؤمنان می‌گویند که این حق است و از جانب پروردگارشان است، اما کافران می‌گویند که غرض خداوند از این تمثیل چیست؟ (و چون حق پوشی را مرام خود کرده‌اند به سوی گمراهی و ضلالت حرکت می‌کنند.)

زان که از قرآن بسی گمره شدند

زان رسن قومی درون چه شدند

مر رسن را نیست جر می‌ای عنود

چون تو را سودای سر بالا نبود

(دفتر سوم)

حقیقت همچون خورشید، روشن و آشکار است و قرآن آشکارا و با روشنی تمام مخاطبان خود را به هدایت یعنی بسوی هماهنگی با آهنگ کلی هستی فرا می‌خواند و همه ادیان توحیدی این گونه بوده‌اند. هر کس بخواهد راه یابد بر آن متمسک می‌شود و هر کس خودش را به جهالت و گمراهی بزند و راه غی را برگزیند سرانجامی جز هلاک و روزی‌اش نخواهد شد که به قول سعدی «راهی به سوی عاقبت خیری رود/ راهی به سوی هلاک و اینک مخیری». آیا در قرآن کریم و دیگر کتب آسمانی جایی هست که آدمیان را به ستمگری، دروغ، تجاوز، حق‌کشی، جهالت، بی‌خردی،

نقش قرآن در ادبیات فارسی و تأثیر شگرف آن در اکثریت قریب به اتفاق شعرا و نویسندگان بزرگ و کوچک خطه پارس قابل تأمل است، در حدی که اگر مفاهیم قرآنی و مضامین آن را از متن تاریخ ادبیات ایران حذف کنیم معلوم نیست که چه از تاریخ ادبیات باقی خواهد ماند. امتزاج مضامین قرآنی و استحساناتی که ادیبان و شاعران پارسی زبان از کتاب آسمانی مسلمین کرده‌اند جای هیچ تردیدی را در این زمینه باقی نمی‌گذارد. آثار بزرگی چون مثنوی مولوی و همه آثار شاعرانی همچون نظامی، جامی، سعدی و حافظ مملو از مضامین عالی قرآنی است. بیشتر شاعران، ادیبان و سخن‌سرایان پارسی‌گوی کوشش کرده‌اند تا جایی که توانسته‌اند از قرآن بهره ببرند و حتی بعضاً پیچیدگی‌هایی که در کلام رمز آلود قرآن کریم است به واسطه ذوق سرشار شاعران سخن‌سنج ایرانی تفسیر و تأویل شده است و شاید بتوان گفت که ایرانیان با تسلطی که بر زبان و ادبیات عربی پیدا کرده‌اند با قدرت شگفت‌آور فهم و درک خود، غوامض قرآنی را با زبانی بسیار ساده و همه‌کس فهم تفسیر کرده‌اند و رازهای بسیاری از این کتاب معجزه‌آسا را گشوده‌اند. از جمله این شاعران بلندپرواز پرآوازه، مولانا جلال‌الدین بلخی است که مثنوی معنوی را سروده و از ابتدای دفتر اول حتی در نی‌نامه قرآن را تفسیر کرده است. نگارنده در این سطور نشان می‌دهد که مولانا تا چه اندازه بر قرآن اشراف دارد و چگونه توانسته است به مخاطبان خود بفهماند که قرآن کتابی خواندنی با

آدم‌کشی، قتل، غارت، فریبکاری و تبعیض فرا بخواند؟ قطعاً نه و برعکس به سوی عدل، راستی، رعایت حقوق دیگران، علم، آگاهی، خردمندی، حفاظت و حرمت خون انسان، قسط و برابری فرامی خواند. هدف جلال‌الدین بلخی، رساندن پیام اصلی قرآن به نوع بشر است و به عنوان یک اثر شگفت‌آور و معجزه‌آسا آن را مطرح می‌کند.

خود مگیر این معجزه چون آفتاب

صد زبان بین نام او ام‌الکتاب

(دفتر چهارم)

طبق نظر مولانا و غالب دانشمندان قرآن‌شناس، قرآن کریم کتابی است بسیار دقیق و منظم و از آنچنان نظم و انضباطی شگفت‌آور و دقت ریاضی غریبی برخوردار است که هیچ‌کس نمی‌تواند چیزی از آن کم کند و یا حرفی به آن بیفزاید، زیرا آن نظم معجزه‌آسا به هم خواهد خورد و این امری استثنایی و بی‌نظیر است.

زهره نی کس را که یک حرفی از آن

یا بدزدد یا فریاد در بیان

(دفتر چهارم)

در تبحر مولانا در ادبیات فارسی و اشراف او بر علوم قرآنی از ابتدای مثنوی که جدا افتادن آدم از نیستان کمال را مطرح می‌کند در بی‌نامه ناله‌های زار عالی‌ترین آفریده عالم که از ویژگی منطق و خرد برخوردار است همه را در اندوه فرو برده و مردوزن از این ناله‌ها نالیده‌اند که از اصل خویش دور افتاده‌اند. بشنو این نی چون شکایت می‌کند

از جدایی‌ها حکایت می‌کند

کز نیستان تا مرا بریده‌اند

در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق

تا بگویم شرح درد اشتیاق

هر کستی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

(دفتر اول)

بسیار جالب است که پیر بلخ در همه جای مثنوی مخاطبان خود را به جهت‌گیری درست و فناناپذیر دعوت می‌کند و یاد آور می‌شود که تنها هماهنگی با آهنگ کل هستی، راه رستگاری است و در نهایت آدمی باید به این معنی پی ببرد.

می‌نماند در جهان یک تار مو

کل شیء هالک الا وجهه

(دفتر چهارم)

مولوی وارد این مطلب مهم می‌شود هیچ چیز در جهان بیهوده آفریده نشده و هر کدام مقصد و مقصودی دارند و خورشید عبث و بیهوده طلوع و غروب نمی‌کند و دیگر پدیده‌ها نیز هیچ نقاشی نگار و زین نقش

بی امید نفع بهر عین نقش

بلکه بهر میهمانان و کههان

که به فرجه وارهند از اندهان

شادی بچگان و یاد دوستان

دوستان رفته را از نقش آن

هیچ کوزه‌گر کند کوزه شتاب

بهر عین کوزه‌نی از بهر آب

هیچ کاسه‌گر کند کاسه تمام

بهر عین کاسه‌نی بهره طعام

هیچ خطاطی نویسد خط به فن

بهر عین خط‌نه بهر خواندن

نقش ظاهر بهر نقش غایب است

و آن برای غایب دیگر بیست

(دفتر چهارم)

آشکار است که مولانا در تفسیر آیه ۸۵ سوره حجر بدین روانی و سادگی ابیات فوق را بیان کرده است. جلال‌الدین محمد در دیباچه دفتر اول اشاره به مطلبی بسیار مهم می‌کند و آن عبارت است از معرفی مثنوی به عنوان کتابی که اصول، اصول، اصول الدین فی کشف اسرار الوصول والیقین، یعنی ریشه‌ها و ریشه‌ها و ریشه‌های دین در روشن شدن و کشف رازهای رسیدن به حقیقت و یقین است و می‌افزاید که آن کتاب یعنی مثنوی، «فقه‌الله الاکبر و کشف القرآن است. یعنی فهم عمیق و آگاهی برتر برای دریافت پیام‌های قرآن به وسیله مثنوی معنوی میسر است، زیرا که این کتاب کشف و قرآن‌گیریم است و مخاطبان را به رازهای رستگاری رهنمون می‌شود و او را معطل نمی‌کند و فریبش نمی‌دهد و با ابهام با او سخن نمی‌گوید.

مثنوی شفای سینه‌های خسته و درمانده است و نیکوکننده منش‌های انسانی و البته مشخص است که حتماً ناپاکان آن را در نخواهند یافت که قرآن را با کان و پروا پیشگان و آهنمای عمل خویش می‌کنند.

اگر آدمیان به این راز بزرگ پی ببرند که مدیریت عالی جهان هستی جهان را آدمی را آفرید و او را به حلیه خرد مبین فرمود، به سادگی در خواهند یافت که لطف خداوند شامل حال آنان شده که از عدم به هستی آمده‌اند. دیگر ادعایی نخواهند کرد و در مقابل این مدیریت عالی شاخ و شانه نخواهند کشید و متواضعانه و فروتنانه در مقابل حقیقت منعطف خواهند شد.

ما که باشیم ای تو ما را جان جان

تا که ما باشیم با تو در میان

ما عدم‌هاییم و هستی‌های ما

تو وجود مطلق فانی نما

...

لذت هستی نمودی نیست را

عاشق خود کرده بودی نیست را

ما نبودیم و تقاضا مان نبود

لطف تو ناگفته ما می‌شود

نقش باشد پیش نقاش و قلم

عاجز و بسته چو کودک در شکم

(دفتر اول)

درسوره دهر آیه اول خداوند فرموده است که: هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکور آری مدتی از روزگار بر انسان گذشت که هنوز چیزی قابل ذکر نبود [خرمشاهی]. آدمی آفریده خداست، اما فراموش کرده است که چیزی نبوده و خداوند او را به این جایگاه رفیع

رسانده است. به همین سبب طغیان می‌کند و در مقابل سنت‌های غیرقابل تغییر خداوند می‌ایستد، اما غافل است که اگر لطف و عنایت خداوند نباشد انسان حتی قادر نیست پشه‌ای را به حرکت درآورد و مگسی را از خود براند. جلال‌الدین رومی می‌خواهد آدمیان را متوجه این معنی کند که به خود مغرور نشوند و می‌هم به فکر همگنان خویش بیفتند و این خود موجب خواهد شد که در مسیر هماهنگی با آهنگ کل هستی قرار گیرند.

در داستان نخست مثنوی که مولوی با بیان زیبایی خویش شنونده را جذب می‌کند داستان را به اینجا می‌آورد که کنیز که مورد علاقه پادشاه است بیمار می‌شود و طبیبان از چپ و راست گرد می‌آیند و ادعا می‌کنند که ما چنین و چنان خواهیم کرد.

شه طبیبان جمع کرد از چپ و راست

گفت جان هر دو در دست شماست

جمله گفتندش که جان بازی کنیم

فهم کرد آریم و انبازی کنیم

اما کلمه زیبایی «اگر خدا بخواهد» را بر زبان نراندند آن هم نه از روی فراموشی، بلکه از روی نخوت و غرور.

گر خدا خواهد نگفتند از بطر

پس خدا بنمودشان عجز بشر

مولانا توضیح می‌دهد که:

ترک استنا مرادم قسوتی است

نی همین گفتن که عارض حالتی است

این بیت اشاره دارد به آیه شریفه ۱۷ به بعد سوره مبارکه قلم که اصحاب باغ را خداوند می‌آزماید که آنها برای این که فقیران و مسکینان مطلع نشوند برای جمع آوری میوه به سمت باغ‌های خود حرکت می‌کنند و بی آن که بگویند ان شاء الله با منظره هولناکی رو به رو شدند و آن عبارت بود از سرزمینی سوخته و خاکستر شده که نتیجه خودخواهی و بخل بود و طبعاً غیر از این نمی‌شد منتظر چیز دیگری شد. مولانا به این داستان اشاره می‌کند و در حکایت پادشاه و کنیز که به این مطلب می‌رسد و ذهن مخاطب را متوجه این معنا می‌کند که آدمی باید همیشه مدیریت عالی جهان آفرینش را در نفس خویش متذکر شود و در نهایت این که چون از روی نخوت (گر خدا خواهد نگفتند) خداوند عالم ناتوانی انسان را به آنها نشان داد و این که

از قضا سرکنگبین صفرا فرود

روغن بادام خشکی می نمود

از هلیله قبض شد اطلاق رفت

آب آتش را مدد شد همچو نفت

هر چه کردند از علاج و از دوا

گشت رنج افزون و حاجت ناروا

(دفتر اول)

می‌توان گفت که تمام سروده‌های مثنوی معنوی به مثابه تفسیرگونه‌ای بر قرآن کریم است. اما این که مولوی بسیاری از پیچیدگی‌ها را با زبانی بس روان و ساده بیان کرده و یا آیات گران سنگ قرآن مجید را با تسهیل بیانی ساده کرده و به معرض فهم مخاطبان قرار داده واقعاً قابل تقدیر است. در سوره اعراف آیه مبارکه ۴۰ خداوند می‌فرماید: ان الذین کذبوا

بایاتنا واستکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط وکذالک نجزی المجرمین. البته کسانی که نشانه‌های ما را دروغ می‌پندارند و از سر نخوت و غرور بر آن سر فرود نمی‌آورند، درهای آسمان برای آنها گشوده نخواهد شد. تا آن که جمل از سوراخ سوزن درآید و این چنین مجرمان را جزای دهیم. بعضی جمل را به معنی شتر آورده‌اند، اما قرآن کریم از تشبیهی که بکند حتماً مشبه و مشبه به و وجه شبه را متناسب با همدیگر ملاحظه خواهد کرد، بنابراین یکی دیگر از معانی جمل، ریسمان قطور و کلفت است که در آیه شریفه به معنی نزدیک‌تر است و مولانا به این معنی بی توجه نبوده است و راه رسیدن به رستگاری را نبسته و محال ندانسته چنان که در کتب عهد جدید به این مطلب اشاره شده، اما به جای مکذب و مستکبر شخص دولت مند آورده است. در انجیل متی باب ۱۹ شماره ۲۴ آمده است:

عیسی به شاگردان خود گفت هر آینه به شما می‌گویم که شخص دولت مند به ملکوت آسمان به دشواری داخل می‌شود و باز شما را می‌گویم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسان تر است از دخول شخص دولت مند در ملکوت خدا. مولانا در دفتر اول مثنوی در تفسیر آیه ۴ سوره اعراف می‌گوید:

رشته را با سوزن آمد از بناط

نیست در خور با جمل سم الخیاط

کی شود باریک هستی جمل

جز به مقراض ریاضات و عمل

دست حق باید مر آن را ای فلان

کان بود بر هر محالی کن فکان

هر محال از دست او ممکن شود

هر حرون از بیم او ساکن شود

(حرون یعنی سرکش). حضرت پیر در ابیات فوق ضمن بیان این که انسان می‌تواند به کمال برسد، اما وقتی به امری عادت کرد دست برداشتن از آن محال می‌نماید. چنان که ریسمان کلفت از سوراخ سوزن محال است عبور کند، مگر آن که رشته رشته شود و باریک و پس از بیان این مطلب به قدرت لایزال الهی تصریح می‌کند و به قدرت عظیمی که از سوی خداوند به حضرت عیسی عنایت شده بود که با اجازه خداوند، کور و بیس را علاج می‌کرد و از هم مهم‌تر با اجازه پروردگار مرده را نیز زنده می‌کرد.

اکمه و ابرص چه باشد؟ مرده نیز

زنده گردد از فسون آن عزیز

و آن عدم مگر مرده مرده تر بود

در کتب ایجاد او مضطرب بود

(دفتر اول)

مولانا معتقد است که هماهنگی با آهنگ کل هستی اتکای انسان به قدرت لایزال هستی را می‌رساند و آدمی را نیز همچنان قدرتمند و توانا خواهد کرد، زیرا که هماهنگی دست یازیدن انسان به آن توانمندی الهی است که سنت غیرقابل تغییر خداوند را بیان می‌کند و پیروی از سنت‌های خداوند پیدا کردن اسباب خیر و توفیق است که هماهنگی با آهنگ کل هستی همه اینها را از قدرت، علم و بصیرت از قوه به فعل در اختیار پیوستگان به این آهنگ و هماهنگان خواهد بود.

تموج آیات قرآن و تفسیر آن در مثنوی ذهن جوینده حقیقت را به سمت و سویی می‌کشاند که بیشتر به مدیریت عالی جهان آفرینش توجه کند و صفات کمال حقیقت نامه را روشن تر اقرار و اعتراف کند و از عظمت‌های جهان هستی کمبودهای خود را بیشتر احساس کند و در جهت جبران آن بکوشد. مثنوی بیشتر از هر اثر دینی که سعی می‌کند مخاطبان خود را به مبدأ جهان آفرینش نزدیک کند و معاد را به عینه برای او مجسم کند تلاش می‌کند. بنگرید:

کل یوم هو فی شأن بخوان

کمترین کاریش هر روز آن بود

لشکری ز اصلاب سوی امهات

لشکری ز ارحام سوی خاکدان

لشکری از خاکدان سوی اجل

مر و رابی کار و بی فعلی مدان

کو: سه لشکر را روانه می‌کند

بهر آن تا در رحم روید نبات

تا ز نرو ماده پر گردد جهان

تا بداند هر کسی حسن عمل

(دفتر اول)

آیات فوق مختصر تفسیری از آیه ۳۰ سوره شریفه الرحمن است که خداوند می‌فرماید: هر کس در آسمان و زمین است تا در گناه او از او طلب می‌کنند بگو او در هر روزی در شأنی است. شاید اغراق نباشد اگر بگوییم مثنوی معنوی مولوی جالب‌ترین، موجزترین و بهترین تفسیر قرآن کریم است که به انسان جهت‌گیری توحیدی می‌دهد و آدمیان را دچار سر درگمی نمی‌کند و با صراحت تمام آدمی را به خودش معرفی می‌کند و می‌توان گفت که مثنوی آینه تمام‌نمای انسان است و به او می‌فهماند که فقط سمت و سوی الهی است که باقی است و جاویدان و بقیه ناچیز و فناپذیرند.

کل شیء هالک جز وجه او

چون نه‌ای در وجه او هستی مجو

هر که اندر وجه ما باشد فنا

کل شیء هالک نبود جزا

(دفتر اول)

جاذبیت فوق‌العاده مثنوی پس از گذشت بیش از هفت قرن آن قدر شدید است که جوامع غربی که در سرعت شگفت‌انگیز ماشین‌ساز و ماتریالیسم غرق شده بودند متوجه خود کرده و پیام تازه به آنها می‌دهد. همچون آیات شریفه قرآن که در آیه کوچکی می‌گوید: کل یوم هو فی شأن و از این آیه حرکت مستمر و مستدام جوهری حیات الهام‌بخش بشریت سرخورده از یکنواختی آهنک تکنولوژی و تخریب اعصاب آدمیان و عقب‌افتادگی از معنویت و هشدار خداوند که: «فبای الاء ربکما تکذبان» که دنباله آیه ۳۰ سوره الرحمن است، «پس به کدامین نعمت، پروردگارتان را دروغ می‌پندارید»، زیرا که این هماهنگی است که از نعمت‌های بی‌شمار الهی سر در می‌آورد و تنوع نعمت‌ها توجه انسان به مبدأ هستی را می‌افزاید. در آیه کریمه‌ای خداوند وعده کرده که قرآن را از دستبرد نابکاران و دزدان مصون بدارد. مولانا می‌فرماید:

مصطفی را وعده کرد الطاف حق

گر بمیری تو نمیرد این سبق

من کتاب و معجزت را رافع ام

بیش و کم کن راز قرآن مانع ام

کس نتابد بیش و کم کردن در او

تو به از من حافظی دیگر مجو

(دفتر سوم)

روح‌های پاک و پروا پیشه همیشه با انصاف، عالمانه و بزرگوارانه از قرآن دفاع کرده‌اند، اما جاهلان، بی‌خردان و مغرضان همیشه با آن در ستیز بوده‌اند. تاریخ نشان می‌دهد که کسانی به قرآن اعتقاد نداشته‌اند، اما حافظ کل آن بوده‌اند و حتی کسانی بوده‌اند که وحی بودن قرآن را انکار می‌کردند، اما به عظمت آن اقرار کرده و آن را جزو آثار ماندگار تاریخ بشر انگاشته‌اند.

بیر بلخ با اعتقادی راسخ به قرآن مجید بیان می‌کند که:

رونقت را روز روز افزون کنم

نام تو بر زرد و بر نقره زخم

منبر و محراب سازم بهر تو

در محبت قهر من شد قهر تو

مولانا اشاره می‌کند که در دوسه سالی که در آغاز بعثت نبی اکرم (ص) مسلمین پنهانی نماز می‌گذاشتند و از ترس کافران نام پیامبر و قرآن را پنهانی می‌بردند.

نام تو از ترس پنهان می‌گوند

چون نماز آرند پنهان می‌شوند

از هراس و ترس کفار لعین

دینت پنهان می‌شود زیر زمین

(دفتر سوم)

اما این همه بر طرف خواهد شد و خورشید عالم‌تاب قرآن کریم در جهان آفرینش خواهد تابید. مولوی می‌سراید که:

من مناره برکنم آفاق را

کور گردانم دو چشم عاق را

چا کرانت شهرها گیرند و جاه

دین تو گیرد ز ماهی تا به ماه

تا قیامت باقی‌اش داریم ما

تو مترس از مسخ دین ای مصطفی

(دفتر سوم)

در همین فرازهاست که قرآن را مولانا به عصای موسی تشبیه می‌کند. ای رسول ما تو جادو نیستی

صادقی هم خرقه موسیستی

هست قرآن مر تو را همچون عصا

کفرها را در کشد چون ازدها

تو اگر در زیر خاکی خفته‌ای

چون عصایش دان تو آنچه گفته‌ای

(دفتر سوم)

مولانا در بیان صفات باری تعالی با تکیه بر قرآن برای این که مخاطبان را متوجه عظمت خداوند و قرآن هر دو بنماید سعی می‌کند آیات شریفه قرآنی را با ساده‌ترین شکل آن دور از به‌کار بردن هر نوع اصطلاح فلسفی به بیان آورد.

هست معشوق آن که او یک تو بود

مبتدا و منتهای او بود

چون بیابی اش نمائی منتظر

هم هویدا او بود هم نیز سر

(دفتر سوم)

که تفسیر «هو الاول والاخر والظاهر والباطن» آیه سوم از سوره حدید است. مثنوی معنوی چنانچه از اسمش پیداست حقیقتاً در جهت معنی حرکت می کند. توضیح دادن آیات قرآن و روشن نمودن آن به بهانه های مختلف از داستان های بشری گرفته و تاریخ پیامبران و سیره بزرگان همه اش با تکیه بر قرآن و حداقل با استفاده از یک آیه کوچک یا جمله ای از آیات بیان می شود. جلال الدین بلخی همچون استاد تفسیر که بر کرسی تفسیر نشسته شاگردان خود را ترغیب می کند که قرآن را بخوانند و معنی آن را بدانند. مخاطب می داند که این کتاب، کتاب هدایت برای متقین است. آنان که در طریق هدایت گام برمی دارند و کوشش می کنند نفس شان را از هر عاملی که سد حرکت آنها بسوی خداوند و یا بسوی تکامل می شود حراست بکنند و از این رو مولوی تأکید می کند که معنی قرآن را کسی می داند که بر خود مسلط شده باشد و هوا و هوس اش را در قربانگاه حق قربان کرده باشند.

معنی قرآن ز قرآن پرس و بس

و ز کسی کا تش زده است اندر هوس

پیش قرآن گشته قربانی و پست

تا که عین روح آن قرآن شد دست

(دفتر پنجم)

تأکید جلال الدین بر این که انسان با تقوا راه می باید و انسان کافر و متکبر راه نمی باید و در همان غفلت خورده سر در گم می چرخد.

کرده حق ناموس را صد من حدید

ای بسا بسته به بند ناپدید

کبر و کفر آن سان بیست آن راه را

که نیاز د کرد ظاهر آه را

گفت اغلالاً فهم به مقمحون

نیست آن اغلال بر ما از برون

خلفهم سداً فاغشیناهم

می نیند بند را پیش و پس او

(دفتر اول)

آیات سوره مبارکه پس* در ابیات فوق تجلی یافته است که با بیان این که کبر و کفر است که همچون زنجیری آهنین آنچنان بر دست و پا و قلب و ذهن آدمی بسته شده است که حتی فرد فرصت بازگشت نخواهد یافت. هشدارهای مولانا از ابیات نخست نی نامه در اول مثنوی تا سوء استفاده های صاحبان زر، زور و تزویر که در تلاش تحمیق و حتی سوء استفاده از قرآن و تأویلات نادرست هستند و البته به طور مشخص قصدشان ایجاد شر و فساد است، از این رو با بهانه های واهی در صدد اضلال دیگران برمی آیند. گر تو را اشکال آید در نظر

پس تو شک داری در انشق القمر

تازه کن ایمان نه از گفت زبان

ای هوا را تازه کرده در نهان

(دفتر اول)

معمولاً رؤسای عوام در زیر پوشش دینی برای مردمان گور می کنند و به احتمال قوی ملحدان ایشان اند که این از نظرگاه خداوند بینا دور نخواهد بود که ان الذین یلحدون فی آیاتنا لا یخفون علینا... (فصلت: ۴۰) یعنی کسانی که الحاد در آیات خداوند می کنند بر خدا پوشیده نیست.

تا هوا تازه است ایمان تازه نیست

کاین هوا جز قفل آن دروازه نیست

کرده ای تاویل حرف بکر را

خویش را تاویل کن نه ذکر را

بر هوا تاویل قرآن می کنی

پست و کژ شد از تو معنی سنی

(دفتر اول)

موج عظیم تبلیغات ماهواره ای علیه قرآن به دلیل پاره ای برداشت های غلط و عملکرد پاره ای از رؤسای عوام کار را به جایی کشانده که عالی ترین متون دینی که می تواند راهگشای بشریت در همه عصرها و برای همه نسل ها باشد به وسیله برخی نابخردان به بازی گرفته شود و از دهان فلپاک مغرضان که قصدشان شرآفرینی و فسادآوری است به زیر سؤال برود، البته این مشخص است که اگر پیامی بتواند همانند پیام قرآن در صدر اول اسلام، عدالت و صداقت به ارمغان بیاورد کسانی که منافع شان به خطر می افتد توطئه را آغاز می کنند و تا بتوانند در صدد تخریب و تحریف آن برمی آیند، اما نگاهمانان بیدارند و از خیریم پیام های رهایی بخش پاسبانی می کنند. اصل پیام و اصل دین را زیر سؤال می برند.

بلعم باعور را خلق جهان

سغبه شد مانند عیسای زمان

سجده ناورند کس را دون او

صحت رنجور بود افسون او

پنجه زد با موسی از کبر و کمال

بر دست پیدا و نهان

این دورا مشهور گردانید اله

تا که باشد این خیز پاشی گمراه

این دو دزد آویخت از دار بلند

ورنه اندر قهر پس در دکان بندند

(دفتر اول)

نماد مثلث شوم زر، زور و تزویر که عوامل اساسی شرآفرینی و فسادآوری در جوامع بشری بوده اند و قرآن این هر سه را به خوبی معرفی نموده و فسادشان را بر ملا کرده است. مولانا با تکیه بر قرآن کریم و شواهد اجتماعی فراوان هشدارهای لازم را به آدمیان می دهد و مثنوی او موج از این نمادها و نمودهاست.

گر بگویم شرح آن بی حد شود

مثنوی هفتاد من کاغذ شود

پی نوشت:

* آیات ۸ و ۹ سوره یس: برگردن هاشان تا زنج ها غل نهادیم، چنان که سرهای شان به بالاست و پایین آوردن نتوانند. در برابرشان دیوار می کشیدیم و در پشت سرشان دیواری و بر چشمان شان نیز پرده ای افکنیم تا نتوانند دید.